

○ لئوت لیدسدورف*
مترجم: مریم پاک‌نهاد جبروتی

علم در جامعه

**Die wissenschaft
der Gesellschaft**

Niklas luhmann

Die wissenschaft der Gesellschaft
Niklas luhmann
Frankfurt am Main: Suhrkamp
۱۹۹۰

علم در جامعه، نیکلاس لومان، فرانکفورت، ۱۹۹۰، ۷۳۲ صفحه

شاید بتوان نیکلاس لومان^۱ را مهم‌ترین نظریه‌پرداز آلمانی معاصر در حوزه‌ی جامعه‌شناسی دانست و از همین رو اندیشمندان حوزه‌ی مطالعات علم دلیل خوبی برای توجه به مطالعات ویژه‌ی او (که با تائکید بر مباحث علمی صورت می‌گیرد) دارند (رک کرون، کوپرز، و نووتنی^۲، ۱۹۹۰). با وجود این، از آن‌جا که تز عمومی لومان جامعه‌شناسی کلان است (لومان، ۱۹۸۴)، چارچوب ارجاعی این کتاب متفاوت از چارچوب اغلب مطالعات دیگر در حوزه‌ی تخصصی ماست. پس در ابتدا به معرفی چارچوب کلی اثر می‌پردازم و سپس به بررسی علوم از این دیدگاه باز می‌گردم.

در صد صفحه‌ی نخست کتاب (دو فصل)، نویسنده خلاصه‌ای از نظریه‌ی سیستم‌های جامعه‌شناختی خود ارائه می‌دهد. نکته‌ی اساسی بحث این است که جامعه نه از افراد، بلکه از ارتباطات شکل می‌گیرد. البته ارتباط محصولی انسانی است که از سوی انسان‌ها درک می‌شود، در حالی که جامعه شبکه‌ای است که به منزله‌ی مجموعه‌ای از گره‌های ارتباطی به این کنشگران اضافه شده است. این شبکه در ماهیت و عملکرد با سیستم‌های فردی تفاوت دارد: «سیستم‌های آگاهی» فردی اندیشه‌ها را بر پایه‌ی ادراک بررسی می‌کنند، حال آن‌که جامعه ارتباطات اجتماعی را مورد بررسی قرار می‌دهد.

این دو سیستم به لحاظ ساختاری به هم مربوطاند، یعنی پیش شرط یکدیگراند، اما هیچ یک حاصل جمع دیگری نیست. علاوه بر تقریباً چهار میلیارد نفری که از حلقه‌های خود ارجاعی^۳ خودشان (مانند «تفکر») تبعیت می‌کنند، جامعه نیز یک سیستم خود ارجاع است. سیستم‌های اجتماعی خود ارجاع خود بازتولیدگر و بازتابنده‌اند.^۴ بهترین واژه برای این مورد آرمان شهری است که این نظریه‌ی جامعه‌شناختی

را به زیست‌شناسی نظری مدرن پیوند می‌دهد (مانند ماتورانو و وارلا^۵، ۱۹۸۰).

ارتباطات علمی به لحاظ کارکردی نوع متمایزی از ارتباطات است، مانند معاملات بازار در اقتصاد یا عشق در روابط شخصی. از یک سو تأکید بر ارتباطات سبب می‌شود تا نظریه‌ی پارسونز^۶ در مورد رسانه‌های ارتباط جمعی نمادین بدل شود به نقطه آغاز تحلیل جامعه‌شناسانه، زیرا از آن‌جا که ارتباطات بر پایه‌ی کنش متقابل است می‌توان آن را تلاشی برای پر کردن شکاف میان نظریه‌ی سیستم‌ها و تعامل گرایی نمادین (که سنت بزرگ دیگری در جامعه‌شناسی آمریکایی است) تلقی کرد (ر.ک لومان ۱۹۷۵). از سوی دیگر، ارتباطات امکان مطالعه‌ی پدیده‌های اجتماعی به منظور مدل سازی ریاضی از الگوهای ارتباطات را ممکن می‌سازد. لومان دیدگاه اخیر را صرفاً به لحاظ کیفی و با ارجاع به نظریه‌ی تکامل ساخته و پرداخته می‌کند. با این وصف، بدیهی است که هدف وی «پیشبرد جامعه‌شناسی»^۷ با عینیت دادن به موضوع آن است. در واقع، «محدودیت» عمده‌ی علوم اجتماعی در مقایسه با علوم طبیعی نیاز آگاهانه و مشهودتر آنان به بازاندیشی در نظریه‌پردازی است.

جامعه‌شناسی علم

کارآیی تجربی نظریه‌ی عمومی در حوزه‌های خاص جامعه‌شناسی نمایان می‌شود. «جامعه‌شناسی علم» با تأکید خود بر «حقیقت» به مطالعه‌ی قدرت در سیاست (لومان، ۱۹۷۵b)، عشق در روابط شخصی (لومان، ۱۹۸۲) و اقتصاد (لومان، ۱۹۸۸) می‌پردازد. جامعه‌شناسی علم مشکل‌تر از بقیه‌ی حوزه‌ها است زیرا نمی‌توان رابطه‌ی متمایزی را که به لحاظ کارکردی میان آگاهی فرد و سیستم اجتماعی وجود دارد، صرفاً با در نظر گرفتن کنش درک کرد. در واقع، مسئله‌ی «علم و جامعه» از آن رو پیچیده است که ماحصل دو مسئله است: مسئله‌ی جامعه‌شناسانه درباره‌ی روابط میان افراد و جامعه (کنش اجتماعی و ساختار اجتماعی) و مسئله‌ی معرفت‌شناسانه درباره‌ی روابط میان سوژه‌ی شناسا و علوم به منزله‌ی سازه‌ها و ساختارهای شناختی ارتباطات. در اصل، لومان می‌کوشد معرفت‌شناسی را به منزله‌ی نظریه‌ی ارتباط میان فرد و جامعه درون علم درک کند، علم به منزله‌ی زیرسیستمی^۸ از جامعه که کارکردی متفاوت دارد.

جامعه‌ی طبقاتی به تدریج تبدیل به جامعه‌ای با کارکردی متمایز می‌شود (ر.ک مارکس^۹، وبر^{۱۰}، پارسونز). به لحاظ تاریخی، این مرحله‌ی انتقالی (بسیار بعید) در قرون شانزده و هفده اتفاق افتاد. اما از آن‌جا که انتقال در سطح جامعه صورت گرفت، آگاهی فردی نسبت به آن صرفاً از طریق بازنگری صورت گرفت. پس از جنگ‌های عظیم داخلی (۱۶۵۰-۱۷۵۰) و به ویژه در فرانسه، به تدریج نوعی معناشناسی به منظور ایجاد ارتباط میان پیشرفت‌های اجتماعی و امکان‌های آن مطرح شد. در این دوره دیگر

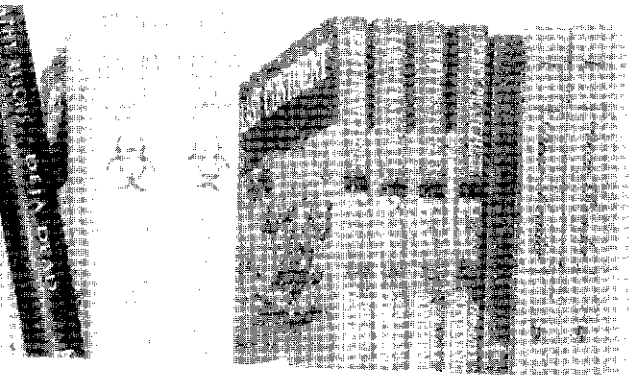
جامعه شبکه‌ای است که در ماهیت و عملکرد با سیستم‌های فردی تفاوت دارد

سوژه‌ی استعلایی،

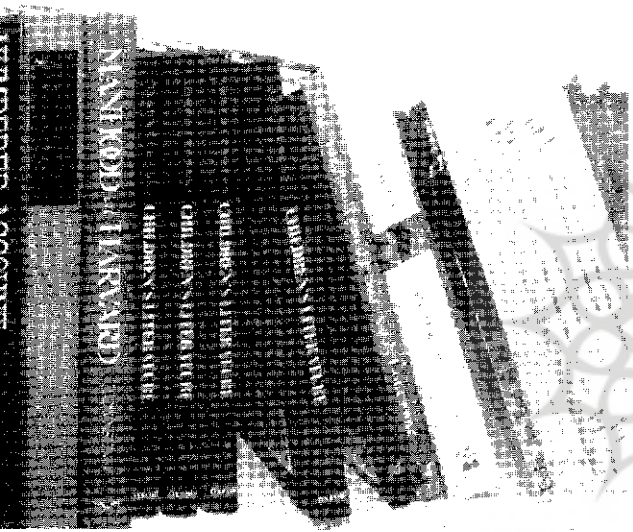
مفوله‌ای پیشاتجربی و دارای ساختی فرهنگی و اجتماعی است

تحلیل رابطه‌ی میان مشاهده‌گر آگاه و سیستم ارتباطات علمی به کمک قیاس آن با رابطه‌ی عام فرد و جامعه ناموفق بوده است

نکته‌ی اساسی دو فصل نخست کتاب این است که جامعه نه از افراد بلکه از ارتباطات شکل می‌گیرد



جامعه‌شناسی علم
مشکل‌تر از بقیه‌ها است،
زیرا نمی‌توان رابطه‌ی متمایزی را که
به لحاظ کارکردی
میان آگاهی فرد و سیستم اجتماعی
وجود دارد،
صرفاً با در نظر گرفتن کنش
درک کرد



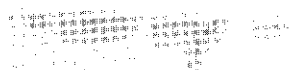
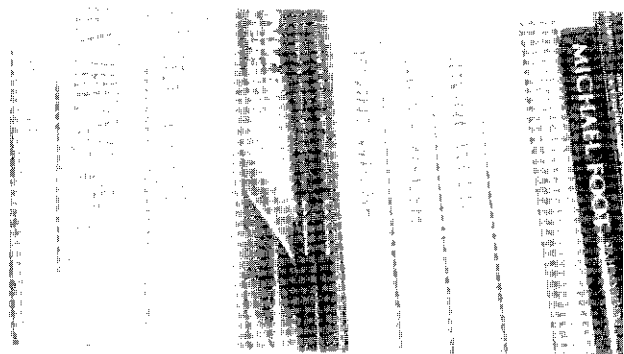
نظم اجتماعی در مفهوم قبلی آن درک نمی‌شد. اما هنوز هم
از بسیاری جهات، زبان مشترک و بخش عظیمی از تفکرمان بر
اساس الگوی قبلی (سلسله مراتبی) است.
تأمل بر علم مدرن (که بعدها معرفت‌شناسی نام گرفت)
به علت ارتباط با خداشناسی مسیر تاریخی متمایزی داشت. در
اینجا گذار به مدرنیته دلالت داشت بر تعیین جایگاهی جدید
برای آگاهی فردی (همچنین در ارتباط با خدا) به منزله‌ی
مرجع و بنیان نهایی تمام دانش (من می‌اندیشم دکارت).
قرن هیجدهم شاهد بحثی درباره‌ی تأویل تجربه‌گرایانه
(داده‌های حسی^{۱۱}) و تأویلی آرمان‌گرایانه از مفهوم سوژه بود
که با چرخش استعلایی کانت در فلسفه به اوج خود رسید. با

وجود این، سوژه‌ی استعلایی، پیشاتجربی و دارای ساختی فرهنگی و اجتماعی است (مارکس). در علوم طبیعی و فلسفه‌ی علم،
این مقوله‌ی پیشاتجربی اجتماعی با بن‌انگاره‌ی بین‌اذه‌انیت^{۱۲} انعکاس یافته است. در این میان توسعه‌ی علوم اجتماعی و
خودفهمی^{۱۳} بازتابی آن بیش از پیش پردازش این تنش فیلسوفانه میان ادعاهای دانش فردی و توجیه بین‌اذه‌انی بودن آنها در
قالبی جامعه‌شناختی را ضروری ساخت. معناشناسی نیز برای انجام چنین رسالتی پس از کتاب ساختار انقلاب‌های علمی توماس
کوهن (۱۹۶۲) و پردازش آن در مطالعات تجربی علم بکار گرفته شد.

لومان و مطالعات تجربی علم

نقد لومان از سنت ساخت‌گرایی اجتماعی در مطالعات تجربی علم به شکل‌های مختلفی مطرح شده است (لومان در
سراسر بررسی موردنظر برای تشریح این نکته از پانویس‌ها و ارجاعات مختلف استفاده کرده است.)
نکته‌ی اساسی در نقد وی فقدان در مطالعات علمی مدرن در مورد پیامدهای معرفت‌شناسانه برای علوم است که ادعا
می‌شود ساخته شده‌اند. ارزش تأملی ساخت‌گرایی برای علم و فلسفه‌ی علم چیست؟ سنت ساخت‌گرایی اجتماعی موقعیتی
بیرونی نسبت به فرآیند تولید دانش و کنترل دارد و در نهایت فقط بر خود تأمل می‌کند.
به تعبیر در سیستم مرجع توجه داشته باشید: نه علم و نه تأمل جامعه‌شناختی بر علم را نمی‌توان به منزله‌ی صفت
سوژه‌های شناسا بررسی کرد، اما می‌توان آنها را بر حسب ساختارهای ارتباطی و شناختی که معمولاً برساخته‌ی عملکرد این
سیستم‌اند بررسی کرد. اگر جامعه‌شناسی علم خود به منزله‌ی بخشی از علم درک شود و اگر علم به مثابه یک زیرسیستم
اجتماعی با کارکردی متمایز فهمیده شود، می‌توان به کمک تأملی معرفت‌شناختی فقدان این ادغام مجدد را درمان کرد. اما این
کار مستلزم آن است که در سیستم علمی رابطه‌ی میان فرد و جامعه، تحلیلی جامعه‌شناختی از این معادل خاص کارکردی صورت
گیرد؛ رابطه‌ای که تاکنون سازنده‌ی سوژه‌ی معرفت‌شناسی بود.

مسئله‌ی «علم و جامعه» از آن رو پیچیده است
 که ماحصل دو مسئله است:
 مسئله‌ی جامعه‌شناسانه درباره‌ی روابط
 میان افراد و جامعه (کنش اجتماعی و ساختار اجتماعی)
 و مسئله‌ی معرفت‌شناسانه درباره‌ی روابط میان
 سوژه‌ی شناسا و علوم به منزله‌ی سازه‌ها
 و ساختارهای شناختی ارتباطات



با این وصف، تحلیل این رابطه (رابطه‌ی میان مشاهده‌گر آگاه علمی و سیستم ارتباطات علمی) به کمک قیاس آن با رابطه‌ی عام فرد و جامعه (یعنی بر اساس کنش) ناموفق بوده است. مصلحت علم را نه کنش، بلکه پیش از هر چیز تجربه هدایت می‌کند. البته شکل‌های مختلفی از کنش (مثلاً کنش ابزاری) شرایط تجربه را تعیین می‌کند و تجربه حاوی ارتباط است که خود کنشی پسین است. با این حال نباید جریان دریافت^۴ را در ساخت دانش نادیده گرفت، چون در غیر این صورت امکان مطالعه‌ی «ساختار معرفت» از دست می‌رود، ساختاری که در کنش ضرورتاً «بالقوه» باقی می‌ماند. (رک گیدنز ۱۹۷۹). برای درک این که از نظر معرفت‌شناسی، علم (به منزله‌ی یک

ساختار) چیزی بر ساخته است، باید رابطه‌ی معناشناختی میان نفع و کنش (آن گونه که مورد پذیرش سنت ساختارگرایی اجتماعی در مطالعات علمی است در هم شکسته شود).

به نوعی این تصویری سنتی است که تمایز کلاسیک میان خود «علمی» و خود «محض» از سوی کانت را بازتاب می‌دهد. اما اگر این تمایز از بین برود، معرفت‌شناسی در معرض خطر سیاست‌زدگی قرار می‌گیرد. مثلاً نومارکسیست‌های فرانسوی با اشاره به بحث لیسنکو (لوکور^{۱۵} ۱۹۷۶)، بحث‌های زیادی در این مورد داشته‌اند. پس اتفاقی نیست که این بحث در نقد آمستردامسکا^{۱۶} از کتاب علم در عمل (۱۹۸۷) نوشته‌ی لوکور از نو مطرح شد؛ او در نقد خود علم را منحصرأ در متن کنش قرار داده بود همین مفهوم‌سازی مانع از درکی پیچیده از ساختار معرفت می‌شود، چون این مفهوم‌سازی بر آن تأثیر می‌گذارد.

با این حال لومان به تصویر سنتی فوق، این ایده را اضافه می‌کند که ساختار معرفت موضوعی جامعه‌شناسانه است که می‌توان آن را به کمک نظریه‌ی ارتباطات در قالبی تجربی عملی کرد. در کتاب او نیز این ایده با استفاده از نظریه‌ی سیستم‌ها و نظریه‌ی تکامل تشریح شده است. با این وصف، این تحلیل همچنان نیاز به بررسی بیشتر دارد و به نظر من باید آن را پیش از آن که بتوان امکان‌های تجربی را در شرایط واقعی مشاهده کنیم، مورد تفسیر مجدد قرار داد.

ارزیابی

نقاط قوت این مطالعه عبارت‌اند از: (الف) ارائه‌ی الگوی جامعه‌شناختی و این که این الگو روشن‌تر از مطالعه‌ی سال ۱۹۸۴ است؛ (ب) اولویت جامعه‌شناسی علم برای درک معرفت‌شناسانه علوم به منزله‌ی ساختارهای شناخت؛ (ج) تفسیر خود جامعه‌شناسی علم به منزله‌ی تأملی بر علم و روابط آن با جامعه (با این حال این نکات تا حدی پشت نومنتق‌گرایی و عباراتی که در تقابل با سنت آلمان پنهان شده‌اند).

گرچه لومان به صراحت ایده‌ی خداشناسانه‌ی «سنتز» وحدت‌بخش در تعقل دیالکتیکی را مورد انتقاد قرار می‌دهد، اما منطق

آن را درباره‌ی «حرکت اندیشه‌ها» می‌پذیرد، حرکتی که برای رسیدن به نتایج تحلیلی ضروری است. به نظر من، این مسئله بدون آن که لزومی داشته باشد مطالعه را پیچیده می‌کند. برای رسیدن به روم لزومی ندارد در جاده‌ی آن گام بزیند زیرا جاده‌های زیادی برای رسیدن به آن وجود دارند! جاده‌ای که در این جا مطرح شده است راه سنت است و اگر چه این امر به غنای معنای ضمنی می‌افزاید اما درک آنها را به ویژه اگر گزینه‌های خوبی هم موجود باشند با مشکل مواجه می‌کند. مثلاً من نمی‌دانم آیا اصطلاح Limitationalitat لومان معنایی بیش از ضرورت صرف تعیین ابعاد پژوهش اجتماعی دارد یا خیر. درک این که لومان چه می‌خواهد بگوید یک مطلب است و درک این که چگونه سخن او مبتنی است بر آثار دیگر اندیشمندان و نیز بر آثار آنان تأثیر می‌گذارد، مطلب دیگری است.

با این وصف، این کتاب برای خوانندگانی که علاقه‌مند به فلسفه قاره‌ای و حتی قرون وسطایی اند زمینه جالبی است. لومان دانش فوق‌العاده‌ای در خصوص سنت‌های قرون هفده و هجده و نیز پس‌زمینه‌های الهی اندیشه‌های خاص دارد. بحث مفصل درباره‌ی منشا صورت‌بندی این سنت‌ها نشان می‌دهد که چرا آنها به مشکلات زمان خود وابسته بودند و چگونه است که گاهی اوقات ما هم دچار همان معناشناسی‌هایی می‌شویم که ممکن است بخوایم به نفع صورت‌بندی‌های جدید و طرح‌های جدید مفهومی، کنارشان بگذاریم (ر. ک لومان ۱۹۸۰، ۱۹۸۱، ۱۹۸۹). همان طور که قبلاً گفته شد، الگوهای جدید به تحقیق تجربی و نظریه‌ی ریاضی ارتباطات اشاره دارند، بدون آن که پیوند آشکاری با این کاربردی شدن بیشتر داشته باشند.

خلاصه آن که اگر چه بخش‌هایی از این کتاب شفاف‌تر از بقیه قسمت‌هاست، اما بحث اصلی کتاب بحثی جامع و قابل فهم است. کتاب حاضر صرفاً مطالعه‌ی الگوی دیگری برای علوم به منزله‌ی پدیده‌هایی تجربی نیست، بلکه پرسش جدیدی را مطرح می‌کند: برای جامعه‌ای به این بزرگی «آزادانه» توسعه یابد و نیز این که چگونه این امر منجر به روابط جدید وابستگی درون جامعه می‌شود. هورکهایمر و آدورنو (۱۹۴۷) به اشتباه «روشنگری» را واجد نوعی دیالکتیک تحلیل کردند، حال آن که روشنگری واجد یک پارادوکس است و نه دیالکتیک؛ به عبارتی دانش علمی پرواز کور جامعه را نامطمئن‌تر کرده است (ر. ک لومان ۱۹۸۶). در این میان، ساخت‌ها بیش از پیش به مثابه ساخت دیده می‌شوند و به این ترتیب آنها شامل اطلاعات (یعنی عدم اطمینان) درباره‌ی توسعه‌ی بیشتر و احتمالی‌شان می‌شوند. این مطالعه بیشتر به دنبال ارائه‌ی تمایزهای لازم (معناشناسی) برای تحلیل اثبات‌گرایانه این ساخت‌هاست. در فصل‌های انتهایی نیز پیامدها در سطح جامعه‌شناسی کلان منعکس می‌شود و «روشنگری پیروزی خود را جشن می‌گیرد».

پانویس‌ها:

*Leot leydesdorff

۱. Nikolas Lumann

۲. Krohn, Koppers, and Nowotny

۳. Self-referential

۴. reflexive

۵. Maturana and Varela

۶. Parsons

۷. die Soziologie im Grang zu bringen

۸. sub system

۹. Marx

۱۰. Weber

۱۱. Sense-data

۱۲. inter subjectivity

۱۳. self-understanding

۱۴. receptive Momentum

۱۵. Lecourt

۱۶. Amsteradamska

ارجاعات و یادداشت‌های مقاله اصلی در دفتر نشریه موجود است. ۱۷

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی